

بررسی مفهوم «درویش راستین» در متون فارسی میانه زردشتی

دکتر فرزانه گشتاسب^۱

دکتر نادیا حاجی پور^۲

لعیا حسین زاده بهتاش^۳

چکیده

در متون فارسی میانه، واژه‌های «درویشی»، «شکوه» و «نیاز» بر فقر و تنگدستی دلالت می‌کند؛ از این میان «درویش» دارای دو مفهوم متفاوت است. در متون فارسی میانه به تفصیل به مفهوم درویشی پرداخته و تصویری روشن از آن ارائه شده است. بر اساس این متون، درویش از یک سو بر فرد تنگدست دلالت می‌کند که از وضعیت خود ناخرسند است و از سوی دیگر به فرد وارسته‌ای دلالت دارد که به دلیل خرسندی، تن و روانش در آرامش به سر می‌برد؛ این فرد در نوشته‌های فارسی میانه «درویش راستین» نام دارد. در این پژوهش تلاش بر آن است که مفهوم خاص درویش، یعنی درویش راستین، در متون فارسی میانه بررسی و به این سؤالات پاسخ داده شود: درویش راستین به چه کسی گفته می‌شود، تفاوت درویش راستین و فقیر در چیست و آیا راه و رسم درویشی راستین را در این نوشته‌ها می‌توان یافت؟

کلیدواژه‌ها: درویش، فقر، فارسی میانه، زردشتیان.

مقدمه

واژه فارسی درویش، در معنای عام به کسی اشاره دارد که به اندک مال دنیا قانع و خرسند باشد؛ این واژه را در دوره‌هایی از تاریخ اسلامی می‌توان دقیقاً معادل «صوفی» دانست. اکثر فرهنگ‌نویسان و پژوهشگران درباره این اصطلاح تذکر داده‌اند که درویش در متون دوره‌های مختلف دو معنای متفاوت دارد. از یک سو به معنای «گدا» و «سائل» است و در کنار واژه‌هایی

۱- دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲- پژوهشگر فرهنگ و زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳- کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چون مفلس، نداشت، بدبخت، گدا، مستحق و جز آن، به فقرای در یوزه‌گر اشاره دارد و از سوی دیگر، بر صوفیان و سالکان طریقت‌های عرفانی دلالت می‌کند^(۱)؛ در حالی که در مصداق باید میان درویش دروغین در معنای کسی که با تظاهرات دینی یا عرفانی به دوره‌گردی و در یوزه‌گری می‌پردازد و صوفی یا سالک طریقت‌های عرفانی تفاوت قائل شد. به همین دلیل معمولاً پژوهشگران با واژه‌هایی چون درویشی حقیقی، تصوف و سلوک در مقابل درویشی دروغین و تکدی‌گری با تظاهر به صوفی‌گری، این دو معنا را متمایز کرده‌اند (موسی‌پور، ۱۳۹۱: ۵۸۰-۵۸۲).

در شرح این واژه در لغت‌نامه‌ها نیز سعی شده است هر دو معنای واژه درویش توضیح داده شود^(۲). یکی از شرح‌های جالب برای واژه «درویش» که متضمن موضوع همین مقاله نیز هست، از آن غیاث اللغات است. غیاث‌الدین رامپوری برای جدا کردن دو معنای واژه درویش، در لفظ نیز به دو واژه متمایز قائل شده است: یکی «درویش» به معنای «گدا» یا «در یوزه‌گر» و دیگری «درویش» یا «دوروش» به معنای «خدارسیدگان گوشه‌نشین» و «فقیر صاحب معرفت». وی می‌نویسد «هیچ یک از اهل لغت این وجه ننوشته، فقیر مؤلف به دعای درویشان از قوانین فارسیه استخراج نموده، اگر منصفان پسند نمایند فیها و آلا معذور» (غیاث‌الدین رامپوری، ۱۳۴۹: ۲۹۰).

«درویش بالفتح به معنی خواهنده از درها، و این کلمه در اصل درویز بود «زا» را به شین معجمه بدل کرده‌اند، و درویز در اصل در آویز بوده به معنی آویزنده از در، چون گدا به وقت سؤال از درها می‌آویزد یعنی درها را می‌گیرد لهذا گدا را درویش گفتند؛ و بعضی محققان نوشته‌اند که درویش در اصل در یوز بود در میان یاء و واو قلب مکانی کردند درویز شد بعد زاء را به شین بدل کردند، و یوز صیغه امر است از یوزیدن که به معنی جستجو کردن است؛... بدان که چون اطلاق این لفظ بر خدارسیدگان گوشه‌نشین صادق نمی‌آید و زیبا نمی‌نماید، لهذا فقیر صاحب معرفت را به جهت تمیز، درویش به ضم دال باید گفت، در این صورت مرکب باشد از دُر که به معنی مروارید است و ویش که در اصل واش بود مزیدعلیه وش که کلمه تشبیه است (همان).

همین موضوع و معنای دوگانه درویش را در متون فارسی میانه زردشتی نیز به روشنی می‌توان دید. در متون فارسی میانه، «درویش» دو معنای متفاوت دارد: از یک سو بر فرد تنگدستی دلالت می‌کند که خویشان را بدبخت می‌شمرد و توانگران را خوار می‌انگارد و از سوی دیگر بر کسی که به دلیل خرسندی و رضا، تن و روانش در آرامش و آسایش است^(۳).

پژوهش‌هایی که به موضوع درویشی در ایران باستان پرداخته‌اند، به چند مقاله و یادداشت پراکنده محدود است و در آن‌ها معمولاً به وجود راه و رسم درویشی در ایران باستان با دیده تردید نگریسته شده است. مهم‌ترین مقالاتی که به این موضوع پرداخته‌اند، یکی مقاله کنایون مزداپور (۱۳۷۸) با عنوان «سرآغاز اخلاق درویشان در ایران» است که درباره پیشینه اخلاق درویشی در ایران باستان نوشته شده و دیگری مدخلی است از دایرةالمعارف / *ایرانیکا* که به قلم منصور شکی و با عنوان «درویش در دوره پیش از اسلام» نوشته شده و در آن شواهدی درباره این واژه به ویژه از دینکرد ششم گرد آمده است^(۴).

در این مقاله تلاش شده است با تکیه بر متون فارسی میانه، به جزئیات بیشتری درباره مفهوم درویشی حقیقی و راه و رسم این گروه پرداخته و به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که: در متون فارسی میانه به چه کسانی «درویش راستین» گفته می‌شود؟ کدام ویژگی، درویشان راستین را از فقرای دریوزه‌گر جدا می‌کند؟ و کدام یک از رسوم درویشی راستین و فقر صاحبان معرفت را در این نوشته‌ها می‌توان یافت؟

درویش راستین

در دینکرد ششم درباره درویشی چنین توضیح داده شده است:

u-šān ēn-iz āōn dāšt kū driyōših ēd bawēd kē tuwānxwāstag ī gētīg rāy tan padēx ud bowandag ud axw az-iš āhangīg menišnīg pad-iš hunsand ud tund nē andar bawēd ud andar ōy ī cašmag tuwānīg nē tar-menišn bē āōn kunēd kū abāg cašmagih ud tuwānīgih ī ōy driyōših ī man pas-iz ān ham kū an hēm

ایشان این را نیز اینگونه می‌پنداشتند که: درویشی این باشد: کسی که تنش در ارتباط با خواسته نیرومند گیتی کامیاب و راضی است اما روانش از آن (= خواسته) کشش دارد (=

دوری می‌کند) است^(۵). در اندیشه بدان خرسند است و نسبت به آن تند (=خشمگین) نیست و تحقیر کننده ثروتمند نیز نیست، بلکه آن‌گونه می‌اندیشد که: «درویشی من با ثروت و توانگری او همراه است. پس او و من یکسان هستیم». (دینکرد ششم، بند ۱۴۳ ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۸۰)

این شرح دقیق از درویشی، در کنار توصیفی که از سه گروه دیگر، یعنی «آزادمردان»، «کربان» و «فقرا» آمده است، روشن‌تر می‌شود. آزادمرد (پهلوی: āzād-mard)^(۶) کسی است که دارای قدرت است، ولی از قدرت خود برای سود رساندن به مردم بهره می‌برد، درویشان را می‌نوازد و به ایشان نیکی می‌کند. آزادمرد «با درویش چنان رفتار کند و آنگونه کند که همه مردم از دارایی و توانگری او شاد باشند و آن‌ها را از آن خویش شمارند و مطمئن باشند که اگر بدی و سختی به ما رسد، پس چاره آن را بخواهد و [آن سختی را] دور برد» (دینکرد ششم، بند ۱۴۲ ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۷۹-۱۸۰). کرب (پهلوی: karb) نیز کسی است که ابزارهای قدرت گیتی را در دست دارد، ولی بر خلاف آزادمرد، در استفاده از آن «پیمان» و اعتدال را نگاه نمی‌دارد (پهلوی: a-paymānīhā xwarēd ud dārēd) و به همین دلیل، ثروت و قدرت او برای دیگران زیان‌آور است. «او تحقیرکننده آن درویش و مردم خرسند (=قانع) است و آنان را خوار و سبک می‌سازد و درویشی را زیان‌آور می‌شمرد. مردمان را این امید بدو نیست که اگر بدی و سختی به ما رسد، پس چاره آن را بخواهد و [آن را] دور برد» (دینکرد ششم، بند ۱۴۴ ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۸۰). گروه سوم، فقرا و تهیدستان هستند که تمایزی آشکار با درویشان ندارند. فقیر (پهلوی: škōh) «کسی [است] که ابزارهای قدرت گیتی (=امکانات مادی) برای او کامل نیست و از آن ناخرسند است، خویشتن را بدبخت می‌شمرد و توانگر و ثروتمند را خوار می‌انگارد [اما] خود همیشه برای ثروت و توانگری می‌کوشد» (دینکرد ششم، بند ۱۴۵ ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۸۰).

به این ترتیب ما با دو گروه از مردم روبرو هستیم: کسانی که از ابزارهای قدرت گیتی (پهلوی: tuwān-abzār ī gētīg) و امکانات این جهانی مانند ثروت و قدرت بهره دارند و گروه دیگری که از این امکانات بی‌بهره‌اند. از گروه اول، اگر فرد تعادل و میانه‌روی (پهلوی:

paymān) را در بهره‌مندی از داشته‌های خود به کار گیرد و به مردمان سود رساند، توانگری خوب است و «آزادمرد» خوانده می‌شود و گرنه توانگری بد است و «کرب» نام دارد. گروه دوم که بهره‌ای از قدرت و ثروت ندارد، یا به این وضع خود «خرسند» و راضی (پهلوی: hunsand) است که «درویش» خوانده می‌شود و یا از وضع خود ناراضی (پهلوی: ana-hunsand) است و همواره آرزومند به دست آوردن قدرت و ثروت بیشتر است که در این صورت «تهیدست و فقیر» (پهلوی: škōh) نامیده می‌شود. آنچه فقیر را در فقر و تنگدستی نگاه می‌دارد، بی‌چیزی و عدم بهره‌مندی از ثروت و قدرت نیست، بلکه «ناخرسندی» اوست که سبب می‌شود دائماً بیشتر و بیشتر طلب کند و آنچه کرب را در خسران و زیان عمل خویش غرق می‌کند، ثروت و قدرت نیست، بلکه «ناپیمانی» (پهلوی: a-paymānīh) و عدم تعادل در به کارگیری از این ابزارها و امکانات مادی است.

u-šān ēn-iz āōn dāšt kū petyārag 4 ast 2 āzād-mardān tuwānīgān ud 2 driyōšān kam-tuwān-xīrān ka ān petyārag nē hē āgenēn pad kirbag ham-tāg bawānd āzādmardān ud driyōšān petyārag ī āzād-mardān tuwānīgān ēk driyōšīh nē burzīdan ud ēk driyōšān must nē wizārdan ud ān ī driyōšān ēk tar-menišnīh <rāy> nē hammōxtan ī mehān pad tis ī ruwān ud ēk gilag-menišnīh

ایشان این را نیز اینگونه می‌پنداشتند که: چهار پتیاره (= دشمن و مخالف) است، دو تا برای آزادمردان توانگر و دو تا برای درویشان تنگدست. اگر آن پتیاره نبود، آزادمردان و درویشان در کار ثواب با هم هم‌تا می‌بودند. پتیاره آزادمردان توانگر، یکی احترام نکردن به درویشان و یکی جبران نکردن ستم به درویشان است. پتیاره درویشان یکی خوار شمردن یادگیری از بزرگان در امور مربوط به روان و یکی منش گله‌مند داشتن است (دینکرد ششم، بند ۱۴۶ ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۸۰)

توانگری یا درویشی، هیچ‌کدام به خودی خود، سبب پرهیزکاری یا گناه نخواهد بود؛ «مردم بسیاری هستند که همه پرهیزکاریشان از ثروت بسیار است و بسیاری از مردم هستند که همه گناهشان از درویشی است» (دینکرد ششم، بند ۲۸۳ ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۲۰۳).

این چهار گروه (درویش، فقیر، آزادمرد و کرب) در *اندرزنامه اوشنر دانا* نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند: فقیر یا همان درویشِ گدا و ناخرسند و نیز پادشاهِ تندسخن یا کرب، هر دو چنان تلخ‌اند که «همواره زهر به دل می‌افکنند» و در مقابل، درویشِ راستین و نیز توانگرِ سخن‌شناسِ بردبار که می‌توان او را همان «آزادمرد» دانست، بسیار گرامی و بزرگ و محترم است.

dō hēnd kē hamwār zahr pad dil abgand ēstēd, ēk driyōš kē har čiš pad niyāz xwāhēd ud dudīgar pādixšā ī tund wāzag.

dō čiš grāmīgtar dārišn, ēk driyōš ī rāst dudīgar pādixšā ī wiyāxan ī burd
 دو [کس] هستند که همواره زهر به دل افکنده‌اند، یکی درویش که هر چیز را به نیاز [و گدایی] خواهد؛ دودِ دیگر پادشاه [و توانگر] تندسخن.

دو چیز را گرامی‌تر باید داشت: یکی درویشِ راستین، دودِ دیگر توانگرِ سخن‌شناسِ بردبار (*اندرز اوشنر دانا*، بندهای ۱۶-۱۷ ← گشتاسب و حاجی‌پور، ۱۳۹۳: ۶۸-۶۹).

به این ترتیب بر اساس قطعه ۱۴۳ و ۱۴۶ از دینکرد ششم، نخستین ویژگیِ درویش «خرسندی» است. ویژگی دوم او براساس همین قطعات، محترم داشتن توانگران و تحقیر نکردن ایشان است. درویش نسبت به توانگران و ثروتمندان، متواضع و فروتن (پهلوی: bowandag-menišn) است و نسبت به آن‌ها منشی بزرگوارانه دارد؛ در حالی که فرد فقیر و تهیدست، توانگران و ثروتمندان را خوار می‌کند و به ایشان با منش تحقیرکننده (پهلوی: tar-menišnīh) می‌نگرد.

agar <mard> tis az kāmāg āōn kū abēr driyōš ud xwārxwardīg ud xwār-wastarag ud andak-uzēnag bawēm ēg ka ēn abāg kunēd kū kē nē āōn nē +āhōgēnēd ud tar nē menēd ēg pad ān ham tis ahlaw bawēd

اگر خواست مرد اینگونه باشد که: «بسیار درویش و با خوراک و پوشاک ناچیز و کم‌هزینه باشم»، پس اگر همزمان بر آنانی که چنین نیستند (یعنی ثروتمندان) عیب‌نگیرد و آنان را خوار نشمرد؛ پس با همان کار رستگار شود (دینکرد ششم، بند ۳۱۰ ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۲۰۹).

این دو ویژگی یعنی «خرسندی و رضایت» و «بزرگ‌منشی و تواضع» از صفات و ویژگی‌هایی است که برای درویش لازم و ضروری شمرده شده است. در قطعه «ث ۴۵ پ» از

دینکرد ششم، چهار ویژگی برای درویشان برشمرده شده است که دو ویژگی، «چاره» و شایسته (پهلوی: cār) است و دو صفت دیگر «ناچار» و بایسته و ضروری (پهلوی: a-cār) است. صفات شایسته «کوشایی» و «اعتدال» (پهلوی: tuxšāgīh ud paymānīgīh) و صفات بایسته و ضروری «رضایت‌مندی» و «تواضع» (پهلوی: hunsandīh ud bowandag-menišnīh) است.

kē hamāg abestāg abāg zand warm ud ēn 5 nērang nē dānēd pad-iz hutuxšīh nē šāyēd hištan pad āsrōnān gāh nišastan ud framān dādan ulīh ud frōdīh ī xīr ud pēšīh ud pasīh ī tis mehīh ud kehīh ī kār rāh ud widarag ī dranj cārag ud a-cārag ī driyōšīh ulīh mēnōg nigerišnīh frōdīh gētīg nigerišnīh pēšīh xēm wirāstan pasīh xrad pursīdan mehīh dēn hambārīh kēhīh kirkakkarīh rāh ham-pursagīh widard niyōšīdārīh cār tuxšāgīh ud paymānīgīh a-cār hunsandīh ud bowandag-menišnīh

ث ۴۵ پ - کسی که همه اوستا و زند را به یاد سپرده است و این پنج نیرنگ (= مراسم مذهبی) را نداند، حتی مجاز به صنعتگری (؟) و [یا] در جایگاه آسرونان نشستن و فرمان دادن نیست: فرازی (= فراز بودن) و فرودی (= فرود بودن) کار؛ پیشی (= پیش بودن) و پسی (= پس بودن) کار؛ بزرگی و کوچکی کار؛ راه و روش سخن؛ چاره و ناچاری درویشی. فرازی، توجه به مینو؛ فرودی، توجه به گیتی؛ پیشی، آراستن و اصلاح خیم؛ پسی، با خرد پرسیدن؛ بزرگی، ذخیره کردن دین؛ کوچکی، کار ثواب کردن؛ راه، همپرسی کردن؛ گذر و طریق، نبوشیدن؛ چاره، کوشایی و اعتدال؛ ناچاری (= ناگزیری)، خرسندی و کامل‌اندیشی است.

مجموع این صفات است که در متون فارسی میانه زردشتی، در کنار مفهوم عام فقر و تنگدستی، مفهومی خاص برای درویشی می‌آفریند که می‌توان آن را «درویش راستین» (پهلوی: driyōš ī rāst)^(۷) نامید.

سود و مقام درویشی

درویشی، البته درویشی راستین، در متون فارسی میانه زردشتی بسیار سودمند شمرده شده و برای درویش راستین مقامی بلند تصویر شده است. بازتاب این مرتبه بلند را در داستان «روان گرشاسب» می‌توان دید هنگامی که او در زمان آمار و رسیدگی به حساب و کتاب روان

خویش، آرزو می‌کند ای کاش در زمان حیات خود زندگی درویشانه‌ای برگزیده بود. داستان از این قرار است که علی‌رغم دفاع ایزد گوشورون و نیز زردشت از گرشاسب به پشتوانه هنرهای پهلوانی و کردارهای نیکش در هستی، روان وی را حکم به دوزخ می‌دهند، چون در زمان زندگی خود ایزد آذر را رنجانده است. روان گرشاسب در گلایه از این داوری و آنچه در دوزخ بر او گذشته است، چنین می‌گوید: «کاش من هیربدی بودم که انبانی بر پشتم بود. برای گذران زندگی در جهان می‌رفتم و جهان به چشم من زشت بود و جهان از شکوه من می‌ترسید» (روایت پهلوی، قطعه ۱۸ ج ۳ ← میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۲۶۰)^(۸).

این آرزوی گرشاسب جز آن که نشان از قدمت آیینی دیرینه در این سرزمین دارد که در آن آیین، اهل طریقت و سالکان به شیوه درویشی به سیر و سفر پرداخته و در جستجوی حقیقت و کمال و معنویت، به مال و جاه دنیوی پشت می‌کردند (مزداپور، ۱۳۷۸: ۲۳۸)، مقام و مرتبه بلند درویشی را نیز یادآور می‌شود. گرشاسب با وجود کارهای نیک که برای آسایش مردم انجام داده بود و علی‌رغم شفاعت ایزد گوشورون و زردشت پیامبر (← روایت پهلوی، قطعه ۱۸ ج ۲۹)، بخشیده نشد و آرزوی او شاید اشاره به این امر دارد که اگر زندگی درویشانه‌ای برگزیده بود، شفاعت گوشورون و زردشت نزد اورمزد پذیرفته می‌شد و ایزد آذر او را می‌بخشید.

مقام بلند درویش در متون پهلوی با قدرت او در نابودی شرّ به تصویر کشیده شده است. در دینکرد ششم آمده است فردی که راه و رسم درویشی را نه از روی ناچاری و اضطرار بلکه برای «نیکی و تحسین» (پهلوی: *wehīh ud burzišn*) برگزیده باشد، این قدرت را دارد که اهریمن و دیوان را از هستی دور کند، چنین کسی هیچ‌گاه به دوزخ راه ندارد.

kē nē a-cārīh bē ēwāz wehīh ud burzišn ī driyōšīh rāy pad driyōšīh ul ēstēd ōy ahreman <abāg> māzandīgān az gēhān bē kard bawēd harw kirbag ī andar gēhān pad ōy dārišn šawišn cēōn rōd ī hamēšag nāw.

کسی که تنها برای نیکی و تحسین درویشی، نه از روی ناچاری، بر درویشی بایستد، اهریمن را با دیوان از جهان بیرون کرده باشد. هر کار نیکی به وسیله آن [مرد درویش] در جهان

انجام شود، مانند رود همیشه قابل کشتی‌رانی (؟) پیش رود (دینکرد ششم، بند ۱۴۱ ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۷۹)

kē nē a-cāragīhā bē sūd ī az driyōšīh rāy pad driyōšīh ul ēstād ēg-iš pad bahr ī xwēš ahreman abāg wišūdagān az gēhān bē kard bawēd ud andar harw gāh az ān tis kē ērangīh ī ruwān ud dusrawīh ī tan būdan nē šāyēd.

کسی که نه از روی ناچاری، بلکه برای سود از درویشی، در درویشی بماند، پس به سهم خود اهریمن و فرزندان او را از جهان بیرون کرده باشد و در هر زمان، او را آن چیزی که رنج روان و بدنامی تن است، نشاید (دینکرد ششم، بند ۳۰ الف ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۲۴۱).

u-šān ēn-iz āōn dāšt kū agar driyōšān ēn tis-ē be wirāyēnd tar-menišnīh ī andar mehān tuwānīgān ēg pad satō-zem-ē ēk ō dušox nē resend

ایشان این را نیز اینگونه می‌پنداشتند که: اگر درویشان این یک چیز یعنی خوار شمردن توانگران بزرگ را اصلاح کنند، پس در صد سال [حتی] یکی از آنان به دوزخ نروند (دینکرد ششم، بند ۱۴۷ ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۸۰-۱۸۱).

یکی از رموز ارجمندی درویش همین است: این که او می‌تواند اهریمن و دیوان را از هستی اهورایی دور کند، از آنجایی که او «آز» و «نیاز» را از خود که به مثابه جهان کوچک است دور می‌کند، می‌تواند از قدرت نیروهای شرّ در کل هستی نیز بکاهد. باید به یاد داشت که در متون فارسی میانه، دیو «آز» بزرگ‌ترین و مهیب‌ترین دیوان، پس از اهریمن است چنان که آز و اهریمن، آخرین موجودات شروری هستند که پیش از رستاخیز و فرشگرد از میان می‌روند^(۹). آز در این متون به معنی طمع، زیاده‌خواهی، شهوت و شکم‌بارگی است و به ویژه «خرسندی» را نشانه گرفته است (Asmussen, 1987: 168) که از صفات ضروری درویشان است. دور کردن دیو آز، خویشکاری همه انسان‌هاست که در اصل برای از بین بردن شر آفریده شده‌اند.

u-šān ēn-iz āōn dāšt kū ēn driyōš mardōm agar ōh agdēn ayāb nē frārōn rawiṣn ēg-iz-iš tis awiṣ dahišn ud kē dahēd pad bahr ī xwēš ān druz ī niyāz xwānēnd az gēhān bē kard u-š petyārag ud wizend az xwēš spōxt bawēd ud az-iz tan ī ōy nē zāyēd ān kas ī ō niyāzōmandīh rasēd

حتی اگر مرد درویش، بددین یا بدرفتار نیز باشد، باید بدو چیز داد و کسی که بدهد، به سهم خویش آن دیو را که نیاز خوانند، از جهان بیرون، و بلا و گزند را از خویش دور کرده باشد و نیز کسی که به نیازمندی رسد، از تن (= نسل) او زاده نشود (دینکرد ششم، بند ۲۹۲ ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۲۰۴).

سود زندگی درویشانه و «در درویشی ماندن»، هم برای تن است و هم برای روان. درویشی، آسانی و آرامش را برای تن و رهایی از آمار (= حساب و کتاب) را برای روان به ارمغان می‌آورد. «گفته شده است که: باید گله اوبار (متحمل)، صبور و به کار ثواب کردن کوشا بود و از موجودات مینوی، و نه مادی، سپاس و احترام خواست؛ چه اگر کاری فرا رسد که به خاطر دوستی روان، چاره و تدبیر آن در درویشی ماندن باشد، با میل در درویشی بمانید زیرا آسانی و آرامش تن و امنیت و رهایی از آمار برای روان، از آن (درویشی) باشد. آن کسی می‌تواند در درویشی بماند که از چیزهای کمتر مادی - که برای نگهداری تن لازم است - بیش از چیزهای مادی‌تر، رامش و شادی به دست آورد و کسی که این‌گونه نباشد، نمی‌تواند در درویشی بماند.

روایاتی از درویشان راستین

در نوشته‌های فارسی میانه، روایاتی از زندگی هیربدانی نقل شده است که به نظر می‌رسد گزارشی از زندگی درویشانه برخی از زردشتیان آن دوره است. این هیربدان درویش بسیار ساده می‌زیستند، بر پشت خود هیزم حمل می‌کردند، آب از چاه می‌کشیدند، خود بر روی زمین کار می‌کردند و تنها از دسترنج خود می‌خوردند. این درویشان با این که مردانی توانا، ماهر و قابل (پهلوی: kardagār ud abzārōmand) هستند، اغلب بی‌اسم و رسم‌اند و نامی از ایشان برده نمی‌شود. آن‌ها گاه هیربدانی آموزش دیده (پهلوی: kard-hērbedstān) و دین‌مرد اند که اوستا و زند می‌دانند و به کارهای دینی می‌پردازند. اما لزوماً هر درویشی، هیربد نیست؛ چنان که از مردی بی‌نام و نشان یاد شده است که خود را «رنج‌سپوز» می‌نامید^(۱۰)، این مرد در کوه زندگی می‌کرد و از میوه درختان می‌خورد و کارش «گناه نکردن» بود:

گویند که مردی به کوهی فراز آمد و مردی را دید که در آن کوه زندگی می‌کرد. از او پرسید که: نامت چیست؟ کارت چیست؟ و خورش چیست؟ مرد گفت که نامم رنج‌سپوز (= دور کننده رنج) است و خورشم بر و میوه درختان است و کارم این است که گناه نکنم. آن مرد گفت که به راستی نیک است این نام؛ به راستی نیک است این کار؛ به راستی نیک است این خورش. مرد گفت که: از تو چه بستانند؟ آن مرد گفت که: ناخرسندی (= نارضایتی) را از من بستانند (دینکرد ششم، بندت (۱۱) ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۲۳۶).

همان گونه که همه درویشان هیربد نبودند، همه هیربدان هم زندگی درویشانه نداشتند. اتفاقاً از همین روایات برمی‌آید که هیربدان و موبدان، زندگی مرفه‌ی داشتند و چندان اهل کارهای سخت نبودند و زندگی درویشانه هیربدان چندان هم رایج نبوده است؛ چنان که مثلاً موبدان موبد، و هداد آذر اورمزدان، هنگامی که دو هیربد را در حال کار سخت می‌بیند، از ایشان می‌پرسد: «از آنجا که شما توانا و ماهر به نظر می‌آید، چرا بدین آیین کار می‌کنید؟» (دینکرد ششم، بندت (۵) ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۲۳۴) (۱۱).

نکته دیگری که از این روایات برمی‌آید آن است که این هیربدان درویش، بر اساس باوری زردشتی به این نوع از زندگی روی آورده‌اند؛ باوری که به ویژه در متون فارسی میانه زردشتی بارها تکرار شده است: راندن دیو «آز» و کاستن نیروی شرّ و قدرت اهریمن در جهان هستی؛ خویشکاری و وظیفه‌ای که در ازل بر عهده انسان گذارده شد (۱۲) و چنان که پیشتر آمد، یکی از رموز ارجمندی درویشان است. نمونه‌هایی از این روایات که در کتاب دینکرد ششم آمده، چنین است:

گویند که: دو مرد هیربد بودند، یکی آذر نرسی و یکی آذر مهرنام. هر دو هیربدستان کرده (=آموزش دیده) و قابل بودند. در پی کاری به دربار رفتند. چنین اتفاق افتاد که توشه ایشان در خانی (=توقف-گاه، کاروان‌سرا) چنان به پایان رسید که ایشان را هیچ چیز نبود. به جایی رسیدند که تره (=سبزی) دشتی و آب خوش بود. یکی از ایشان درون یشت (=باژ خوراک سرود) و یکی تره چید و از آن تره و آب، سیر خوردند. پس آذر نرسی به آذر مهر گفت که «ای هیربد، کدام دیو ستمگرتر و کدام خوراک ساد تر است؟». آذر مهر گفت که: «دیو آز ستمگرتر

و خوراکی که ما اکنون خوردیم، ساده‌تر است». پس آذر نرسی گفت که: «اگر زدن آن دیو ستمگرتر با این خوراک ساده‌تر ممکن است، چرا ما باید خویشتن را به آمار جهان تسلیم کنیم و در مورد گناهکار بودن در شک باشیم؟» با این اندیشه، از آنجا دور شدند و به خانه خویش بازگشتند و به خویشکاری (= انجام وظیفه) و نظم و ترتیب امور ادامه دادند (دینکرد ششم، بند ت (۲) ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۲۳۳).

گویند که: دو مرد هیربد قابل بودند که با هم همکار بودند و با نظم و ترتیب و پرهیز رفتار می‌کردند. روزی، در حالی که آب از چاه می‌کشیدند و به کشتی که کرده بودند، آب می‌دادند و با هم اوستا و زند می‌خواندند، چنان اتفاق افتاد که موبدان موبدی از راهی نزدیک شهر، می‌گذشت، سخن ایشان را شنید و دانست که مردان قابل هستند. خواست که درباره کار و وظیفه ایشان بداند و کار و بهر (= مزد انجام دادن خدمات و مراسم مذهبی) ایشان را بسنجد. مردی را با پیغام نزد ایشان فرستاد که: «اگر برای شما زحمتی نیست، اینجا بیایید». ایشان پیغام را این گونه پاسخ گفتند که: «کاری در دست داریم و اگر بیاییم، کار بماند. هیربد بر ستور نشیند؛ فراز آمدن چندان زحمتی نباشد و کار ما نیز نماند». زمانی که موبدان موبد آن سخن را شنید، اندیشید که: «عاقلانه می‌گویند». خود فراز رفت و با ایشان به گفتگو پرداخت و برای بهر به ایشان نوید موقوفات^(۱۳) داد. ایشان گفتند که: «این چیز برای ما لازم نیست و ما را آنگونه بهتر به نظر آید که همان چیز دسترنج خویش را بخواهیم. اما چنان شنیدیم که سردر خانه هیربد گشاده است. چنان کن که هیربد از بسیار آبی و کسان از تنگ آبی نمیرند. او (= هیربد) دانست که: «این سخن را به سبب ثروت زیاد من می‌گویند» و به خانه خویش رفت و برای ایشان، جدا جدا، دوهزار درهم فرستاد. هر یک از ایشان بیش از دو درهم نستاند و بقیه را بازپس فرستاد. ایشان به پیغام، چنین پاسخ گفتند که: «ما این را نگفتیم که خانه ما کن و ما آنچه را که باید ستانیم و بقیه را بازپس فرستادیم. تو به آن کس ده که از ما پرهزینه‌تر و بدان نیازمندتر است» (دینکرد ششم، بند ت (۳) ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۲۳۳-۲۳۴).

گویند که: وه‌داد آذر اورمزدان، که موبدان موبد بود، به جایی فراز آمد و دو مرد هیربد دید که از کوه بر پشت خویش هیزم می‌کشیدند و رنجه (= خسته) بودند و با هم اوستا و زند

می خواندند. از ایشان پرسید که: «از آنجا که شما توانا و ماهر به نظر می آید، چرا بدین آیین کار می کنید؟» ایشان در پاسخ گفتند که: «شنیدیم که هر کسی باید بدی را که اهریمن آفریده است، در جایی، در گیتی یا مینو، متناسب پایه و مقام [خود] تحمل کند. ما را بهتر به نظر آید اگر سهم خویش را در گیتی متحمل شویم، جایی که همزمان با تحمل بدی، روشنی خورشید و ماه را نیز ببینیم و تملک خوراک و درمان و چاره بدی و بسیار نیکی دیگر را به دست آوریم؛ و ما را با این کار سپاس‌گزاری و پسند (= قبول و تأیید) از موجودات مینوی و مادی باشد، تا آن که [سهم خود را از بدی] در مینو تحمل کنیم؛ در دوزخ، جایی که هیچ نیکی آمیخته‌ای نیست و سپاس‌گزاری و تأییدی از هیچ کس نیست و از جایی به شگفتی بهشت نیز جدا شویم (دینکرد ششم، بند ت (۵) ← میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۲۳۴-۲۳۵).

نتیجه‌گیری

واژه درویش (اوستایی: *driyu*، پهلوی: *driyōš*)، به جز مواردی که به معنای «فقیر، تنگدست و نیازمند» به کار رفته، دارای مفهومی خاص در نوشته‌های فارسی میانه است. درویش در این مفهوم خاص، بر فردی تنگدست دلالت می‌کند که به وضع خود خرسند و راضی است، توانگران را خوار نمی‌شمارد و نسبت به آن‌ها متواضع است. بر اساس متون فارسی میانه، برای چنین فردی دو ویژگی شایسته و بایسته لازم است. ویژگی‌های شایسته عبارت‌اند از «کوشایی» و «اعتدال» (پهلوی: *tuxšāgīh ud paymānīgīh*) و صفات بایسته عبارت‌اند از «رضایت‌مندی» و «تواضع» (پهلوی: *hunsandīh ud bowandag-menišnīh*). گرد آمدن این صفات و ویژگی‌ها در کنار یکدیگر مفهوم خاصی را برای درویش در متون فارسی میانه توصیف می‌کند که بر اساس همین متون «درویش راستین» نامیده می‌شود؛ و در مقابل مفهوم عام «فقیر و تنگدست» (پهلوی: *škōh*) قرار دارد که بر اساس نوشته‌های پهلوی فردی است که نسبت به فقر و تنگدستی خود ناخرسند است و توانگر و ثروتمند را خوار می‌شمارد و همواره آرزومند به دست آوردن داشته‌های بیشتر است. به این ترتیب، درویش راستین (پهلوی: *driyōš ī rāst*) یا «درویش خرسند و فروتن» معنای خاص درویش در متون

فارسی میانه است؛ همان مفهومی که در ادبیات فارسی نیز ادامه یافته است (در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است / خدایا منعّم گردان به درویشی و خرسندی). همچنین در متون فارسی میانه، به سودمندی و ارجمندی مقام درویش اشاره شده است. زندگی درویشانه برای تن و روان، هر دو، سودمند است. درویشی برای تن، آسانی و آرامش و برای روان، رهایی از آمار را به دنبال دارد. ارجمندی زندگی درویشانه آن است که اگر کسی نه از روی ناچاری بلکه برای سود آن، این زندگی را انتخاب کند، قادر است اهریمن و دیوان را از جهان براند. یکی از راه‌های از بین بردن دیو آز، گزینش زندگی درویشانه است؛ زیرا این دیو به ویژه خرسندی را که از صفات ضروری درویشان است، نشانه گرفته است. نمونه‌هایی که در روایات فارسی میانه از زندگی درویشان آمده است، نشان از قدمت آیینی دیرینه در این سرزمین دارد؛ داستان زندگی هیربدانی درویش که بر اساس باوری زردشتی به این نوع از زندگی روی آورده‌اند که در متون فارسی میانه زردشتی بارها تکرار شده است: راندن دیو «آز» و کاستن نیروی شرّ و قدرت اهریمن در جهان هستی.

یادداشت

۱- یک دلیل شاید این است که اکثر پیشکسوتان تصوف، فقر را لازمه زهد و پرهیزکاری می‌دانستند و صوفیان متقدم برای رهایی از بند دنیا بسیار فقیرانه می‌زیستند و گاه، شاید برای تنبه نفس، از مردم گدایی می‌کردند (افشاری، ۱۳۹۱: ۵۸۳).

۲- بخشی از شرح مرحوم دهخدا درباره واژه درویش چنین است: «اصل لفظ درویش نیز به موجب بعضی قرائن ظاهراً با لفظ دریوزه مربوط است. اخوان طریقت و سالکان طریق و تمام اعضای سلاسل صوفیه نیز عموماً به نام درویش خوانده می‌شوند و نیز این لفظ در اول نام بعضی از مشاهیر صوفیه به منزله یک عنوان استعمال می‌شده است (مثل درویش کمال، درویش ناصر و غیره) به هر حال، استعمال این لفظ در حق صوفیه مخصوصاً از جهت اهمیتی است که این فرقه برای فقر قائل بوده‌اند. گذشته از این در مقام اطلاق نیز این لفظ در ادب فقیر و سائل تداول دارد. لفظ درویش در این معنی سابقه دراز دارد و در آثار خواجه عبدالله انصاری و سایر قدمای صوفیه مکرر آمده است، در قصه‌های عامیانه،

درویش غالباً فرستادهٔ غیبی، مظهر رحمت الهی و در بعضی موارد واقف به رموز سحر و جادو شناخته می‌شود» (← لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل «درویش»).

۳- در متون فارسی میانه، به جز «درویش» (پهلوی: *driyōš*)، واژه‌های «شکوه» (پهلوی: *škōh*) و «نیازمند» (پهلوی: *niyāzōmand*) نیز بر فرد فقیر و تنگدست دلالت می‌کنند.

۴- صورت اوستایی واژهٔ درویش، *driyu* است. این واژه در اوستا به معنی «شخص مؤمن و فروتن و پیرو راستین دین مزدیسنی» است. برای آگاهی بیشتر می‌توان به این پژوهش‌ها رجوع کرد:

1953: 21- 40; Lommel, 1968: 127-133. Barr,

۵- شکلی (1994: 72) این جمله را چنین ترجمه کرده است: «و روانش از آن در آسانی (*āsānīg*) است».

۶- دربارهٔ تحول معنای *āzād* (اوستایی: *āzāta*) که در اصل به معنای «زاده شده (در خاندان)» بوده است به «نجیب، شریف» و توسعهٔ آن به معنای «توانگر، ثروتمند» رک: جم، ۱۳۹۳: ۳۳-۳۸.

۷- این اصطلاح یعنی «درویش راست» (پهلوی: *driyōš ī rāst*) در *اندرز اوشنر دانا* آمده است:

dō čiš grāmīgtar dārišn, ēk driyōš ī rāst dudīgar pādixšā ī wiyāxan ī burd

دو چیز را گرامی‌تر باید داشت، یکی درویش راستین، دودیدگر توانگر سخن‌شناس بردبار (*اندرز اوشنر دانا*)، بندهای ۱۶-۱۷ ← گشتاسب و حاجی‌پور، ۱۳۹۳: ۶۸-۶۹).

به نظر می‌رسد شکلی نیز با عبارت «درویشی مقدس، فقر مقدس» (*holy indigence*) به همین معنا اشاره داشته است (Shaki, 1994: 72).

۸- ترجمهٔ مزداپور از این قطعه، به ویژه بخش پایانی آن کاملاً متفاوت است: «کاج من هیربدی بودم که مرا انبانی به پشت بودی [و] برای خواستن [و] در یوزگی ابزار] زیستن [و امرار معاش] در جهان همی رفتم و جهان مرا زشت در چشم بودی و [من از] جهان که بیشه [و چونان جنگلی] است، ترسیدمی» (مزداپور، ۱۳۷۸: ۲۳۸).

۹- بر خلاف متون اوستایی که دیو از چندان اهمیتی ندارد؛ برای آگاهی بیشتر ← Asmussen, 1987: 168- 169; Sundermann, 2003: 328-338.

۱۰- «عنوان رنج‌سپوز (دورکننده رنج) به طرز نمادین، به گروهی اطلاق می‌شود که زمانی که جهان مادی را در اختیار دارند، آن را رها می‌کنند و زمانی که آن را رها می‌کنند، همچنان مالک آن هستند» (میرفخرایی، ۱۳۹۲: ۱۷؛ نیز نک: دینکرد ششم، بند ث ۲۲ الف و ث ۲۲ ت).

۱۱- منصور شکی در بررسی همین قطعات از دینکرد ششم، می‌نویسد: موبدان موبد، حمل کردن هیزم و کشیدن آب از چاه راکار و وظیفه خدمتکاران می‌داند و به نظر او چنین کارهای سختی با مقام معنوی هیربد تناسب ندارد (Shaki, 1990: 278).

۱۲- اشاره به مطلبی است که در بندهش آمده است. اورمزد پس از آفرینش مینوی، «با بوی و فروهر مردمان بسگالید و خرد همه آگاه را به مردمان فراز برد و گفت که: کدام شما را سودمندتر در نظر آید؟ اگر شما را به صورت مادی بیافرینم و به تن با دروج بکشید و دروج را نابود کنید، شما را به فرجام درست و انوشه باز آریم و باز شما را به گیتی آفرینم جاودانه بی‌مرگ، بی‌پیری و بی‌دشمن باشید؛ یا شما را جاودانه پاسداری از اهریمن باید کرد؟ ایشان بدان خرد همه آگاه [آن] بدی را [که] از اهریمن دروج بر فروهرهای مردمان در جهان رسد، دیدند و رهایی واپسین از دشمنی پتیاره و به تن پسین جاودانه، درست و انوشه باز بودن را [دیدند] و برای رفتن [به جهان همداستان] شدند» (بهار، ۱۳۶۹: ۵۰).

۱۳- این واژه پهلوی را که میرفخرایی (۱۳۹۲: ۱۱۱ و ۲۳۴) *niwē ī āzādīhā* خوانده است، شاکد (1979: 178) به *+bowandag āzādīhā* تصحیح و «ستایش کامل» ترجمه کرده است؛ شکی (1990: 278) همین عبارت را *wandag ī āzādīh* به معنای «سربند نجابت» خوانده است و آن را نماد و نشانه اشرف و نجبا می‌داند و معتقد است در اینجا موبدان موبد به دلیل قابلیت و توانایی دو مرد درویش، به آن‌ها پیشنهاد می‌دهد به طبقه آزادان و نجبا بپیوندند (نیز رک: Shaki, 1992: 654-655؛ و ترجمه فارسی این مقاله: شروو و دیگران، ۱۳۸۱، ص ۲۶).

کتابنامه

- افشاری، مهران. (۱۳۹۱). «درویش، در ایران». *دانشنامه جهان اسلام*. جلد ۱۷. صص ۵۸۳-۵۸۵.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۹). *بندهش*. فرنیغ‌دادگی. تهران: توس.

- جم، پدرام. (۱۳۹۳). «آزاد (āzād) و آزادان (āzādān)؛ منشأ و تحول آن از ایرانی باستان به ایرانی میانه غربی». *تاریخ ایران*. ش ۷۲ / ۵. صص ۱۷-۵۴.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغت نامه دهخدا*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. (چاپ اول از دوره جدید).
- شرو، پ. ا؛ بریان، پیر؛ شکلی، منصور. (۱۳۸۱). «طبقات اجتماعی در ایران باستان». ترجمه منیژه اذکایی. *نامه پارسی*. س ۷. ش ۳. صص ۱۷-۴۲.
- غیاث‌الدین رامپوری، محمد بن جلال‌الدین. (۱۳۴۹). *غیاث اللغات*. بمبئی.
- گشتاسب، فرزانه؛ حاجی‌پور، نادیا. (۱۳۹۳). *اندرز اوشنر دانا*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مکنزی، دیوید نیل. (۱۳۷۹). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مزدایور، کتیون. (۱۳۷۸). «سراغاز اخلاق درویشان در ایران». *یاد یار مهربان* (یادنامه دکتر بهرام فره‌وشی). به کوشش هما گرامی (فره‌وشی). تهران: فروهر. صص ۲۳۴-۲۵۵.
- موسی‌پور، ابراهیم. (۱۳۹۱). «درویش، کلیات». *دانشنامه جهان اسلام*. جلد ۱۷. صص ۵۸۰-۵۸۳.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۶۷). *روایت پهلوی*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۳). *بررسی دینکرد ششم*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Asmussen, J. P. (1987). "Āz", *Encyclopædia Iranica*, Vol. III, pp. 168-169.
- Barr, K. 1953. "Avestan drəgu-, driyu-", *Studia Orientalia Ioanni Pedersen septuagenario...dicata*. pp. 21-40.
- Lommel, H. (1968). "Awestisch Drigu, Vāstra ud Verwandtes", *Pratidānam. Indian, Iranian and Indo-European Studies Presented to F. B. J. Kuiper*, in J. C. Heesterman, G. H. Schokker, and V. I. Subramoniam, eds, pp. 127-33.
- Madan, D. M. (1911). *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*. 2 vol. Bombay.
- Shaked, S. (1979). *The Wisdom of the Sasanian Sages, (Dēnkart VI)*. (Persian Heritage Series, 34). Boulder. Colorado.
- Shaki, M. (1990). "The Fillet of Nobility", *Bulletin of the Asia Institute (Aspects of Iranian Culture: In Honor of Richard Nelson Frye)*, New Series, Vol. 4. pp. 277-279.

- Shaki, M. (1992). "Class System, iii. In the Parthian and Sasanian Periods", *Encyclopædia Iranica*, Vol. 5. pp. 652-658.
- Shaki, M. (1994). "Darvīš, In the pre-Islamic period", *Encyclopædia Iranica*, Vol. VII, pp. 72-73.
- Sundermann, W. (2003). "The Zoroastrian and the Manichaean demon Āz", *Paitimāna, Essays in Iranian, Indo-European, and Indian Studies in Honor of Hanns-peter Schmidt*, Edited by Siamak Adhami. pp. 328-338.